

## اجرای حقوقی اخلاق

حسین مهرپور<sup>۱</sup>، محمد عیسیٰ تفرشی<sup>۲</sup>، مهرزاد ابدالی<sup>۳</sup>

۱- دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

۲- استادیار گروه حقوق دانشگاه تربیت مدرس

۳- دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

اخلاق و حقوق هر دو به زندگی اجتماعی انسان توجه دارند؛ هر دو واجد احکام ایجابی و سلبی مشترک بسیاری هستند و بنابراین هر دو باید تا حد امکان یکدیگر را پوشش دهند، به طوری که قواعد حقوقی فاقد روح احکام اخلاقی و یا مخالف قواعد اخلاقی ممکن، اما فاقد ضمانت اجرای حقوقی، به حداقل برسد؛ این امر باعث می‌شود که از یک سو قواعد حقوقی، ماهیت اخلاقی نیز گرفته و احساسهای انسانی و هم‌انگیزهای وجودان عمومی را نیز در کنار ضمانت اجرای اخلاقی خارجی با خود همراه سازد و از سوی دیگر، قواعد اخلاقی در موارد ضروری -در سایه حمایتهاي حقوقی قرار گرفته و ضریب اطمینان اجرای آنها بالا رود.

عبارت «اجرای حقوقی اخلاق» در مقام تبیین این امر است که حقوق باید با تجدیدنظر در بعضی از مفاهیم و مبانی مسؤولیت حقوقی، از بی انتباختی نسبت به احکام اخلاقی که با وجود اهمیت بسیار به دلیل فقدان ضحانت اجرا به مرحله اجراء در نمی‌آید، خودداری نماید؛ به عنوان مثال، حقوق باید با وجود حساسیت شدید اخلاق نسبت به مواردی از قبیل «ضرورت کهک به دیگران در مواقعي که خطری آنها را تهدید می‌کند»، «جلوگیری از اقدام افراد به افعالی که به ضرر خود آنهاست»، «لزموم جلوگیری از افعالی که به طور غیر مستقیم به ضرر دیگران است» و «جلوگیری از افعالی که ماهیتاً غیر اخلاقی است»، آنها را صرفاً مربوط به قلمرو اخلاق دانسته و از دخالت مناسب، امتناع ورزد. عدم توجه به این امر موجب می‌گردد که حقوق از اخلاق فاصله بگیرد و عدالت که جوهره واقعی آن را اخلاق تشکیل می‌دهد به خطر افتاد.

دخلات حقوق البته بایدیه گونه‌ای باشد که مرزهای اخلاق و حقوق را کمالاً به هم نزدیک؛ زیرا بدیهی است که اجرای تمام قواعد احکام اخلاقی توسط حقوق نه ممکن است و نه مطلوب. آنچه در این خصوص قابل توجه به نظر می‌رسد این است که حقوق دینی به صورت مطلوبتری توافض است به حمایت از قواعد اخلاقی پردازد؛ زیرا تفکیک اخلاق از حقوق در نظامهای حقوقی دینی چندان ساده نیست.

**کلید واژه‌ها:** اجرای حقوقی اخلاق، ضمانت اجرای اخلاقی، ضمانت اجرای حقوقی، حقوق دینی.



## ۱- مقدمه

رابطه حقوق و اخلاق یکی از مسائل کهن «فلسفه حقوق»<sup>۱</sup> است که اندیشه‌های بسیاری را محور خود به چالش فراخوانده است. بحث در خصوص اختلاط قلمرو این دو ویا جدایی کامل آنها از یکدیگر از موضوعات مهمی است که اندیشه‌های حقوقی عدالت اندیش هیچگاه نتوانسته اند خود را از چنگال آن برهاشند.

نظریه «اجrai حقوقی اخلاق»<sup>۲</sup> که این مقاله در صدد تبیین مفهوم آن است، تمام هفت خود را مصروف این امر ساخته است که چگونه می‌توان ضمن پرهیز از درهم آمیختن قلمرو حقوق و اخلاق، از نقض قوانین اخلاقی به بهانه فقدان ضمانت اجراخودداری کرد؟ به مسئله اجرای حقوقی اخلاق از دو دیدگاه‌می‌توان نگریست: نخست از دیدگاه فلسفه قانونگذاری و دوم از دیدگاه تفاسیر قضابی.

از دیدگاه نخست، باید به این مسئله پرداخت که آیا قانونگذار مکلف است قواعد اخلاقی را از طریق تقنین وارد قلمرو حقوق کند تا بتواند به اجرای آنها پردازد یا خیر؟ از دیدگاه دوم، باید به این مسئله پرداخت که آیا قاضی مکلف است در صورت نبودن قانون با مدد گرفتن از قواعد حقوقی موجود و تفسیر مناسب آنها به کمک قواعد اخلاقی بشتافت؟ در مقاله حاضر سعی شده است پس از طرح کلیاتی راجع به رویکردهای نوین حقوقی نسبت به ارزش‌های اخلاقی، با تکیه بر مبانی سنتی حقوق و حتی الإمکان تحلیل این مبانی، نشان دهیم که نظامهای حقوقی مختلف - با تفاوت‌هایی بعضًا قابل تأمل - می‌توانند حقوق را از نقش تمثیل‌گری صرف در حوزه احکام اخلاقی به مرحله بازیگری در آن سوق دهند.

۱۲۶

## ۲- کلیات

در اندیشه‌سیاسی و حقوقی جدید غرب موضوع اجرای حقوقی اخلاق یکی از موضوعات بسیار مهم فلسفه حقوق به شمار می‌آید. تاریخ‌های آخر قرن بیستم مباحث راجع به رابطه حقوق و اخلاق عمده‌تاً معطوف به تأثیر اخلاق در حقوق و ابعاد این تأثیر بود؛ امادر سالهای اخیر این مسئله جای خود را به موضع حقوق در مقابل اخلاق داده است. البته قابل توجه است که ضابطه اخلاق حسن‌ههمواره در کنار نظم عمومی به حمایت از موازین اخلاقی و جلوگیری از نقض آنها پرداخته است.

1. Jurisprudence

2. Legal enforcement of morality

اما این امر مارا از نظریه اجرای حقوقی اخلاق بی نیاز نمی کند؛ زیرا اصولاً ضابطه اخلاق حسن و فاقد جنبه ایجابی است و کارکردی صرف‌اسلبی دارد. به این بیان که اخلاق حسن پا برای جلوگیری از اجرای قوانین خارجی مورد استناد قرار می گیرد و پا برای جلوگیری از قراردادهایی که مفاد آنها مغایر با اخلاق عمومی است. برای تصدیق این امر کافی است به عنوان نمونه به ماده ۶ قانون مدنی فرانسه، ماده ۱۹ قانون تعهدات سویس، ماده ۲۳ قانون مدنی یونان و ماده ۹۷۵ قانون مدنی ایران مراجعه کنیم.

ماده ۶ قانون مدنی فرانسه مقرر می دارد: «هیچکس نمی تواند از طریق قراردادهای خصوصی قوانینی را که متنضم نظم عمومی و اخلاق حسن است نقض نماید.»

ماده ۱۹ قانون تعهدات سویس اعلام می دارد: «در موضوع عقد، متعاقدين می توانند در چهار چوب قانون هر تصمیمی بگیرند مگر در موارد ذیل:

- الف) قانون، یک قاعدة قطعی و آمره مقرر دارد و عقد برخلاف صریح آن باشد.
- ب) تخلف از قانون در خصوص آن مورد، مخالف نظم عمومی و اخلاق حسن باشد.
- ج) قرارداد مخالف با حقوق راجع به شخصیت باشد.»

به موجب ماده ۲۳ قانون مدنی یونان «مقررات حقوق خارجی در صورت مخالفت با اخلاق حسن یا نظم عمومی اجرانخواهی شده» و بالآخره ماده ۹۷۵ قانون مدنی ایران مقرر می دارد: «محکمه نمی تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسن بوده و یا بواسطه جریحه دارکردن احساسات جامعه و یا به علت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می شود به موقع اجرا گذارد اگرچه اجرای قوانین مجبور اصولاً مجاز باشد.»

چنانکه مشاهده می شود در همه مواد مذکور، اخلاق حسن و صفت سلبی و محدودکننده دارد و به هیچ وجه به استناد آن نمی توان ایجاد مسؤولیت کرد؛ حال آن که هدف از نظریه اجرای حقوقی اخلاق این است که حقوق را مکلف کند با ابزارهای مناسبی که در اختیار دارد به ایجاد مسؤولیت (حقوقی یا کیفری) در موارد نقض موازین اخلاقی بپردازد.

آدمیان در کنار جنبه های فردی و پیزه، «ملحوقاتی به ناظار اجتماعی» هستند. برنامه ها، منافع و زندگی آنها به گونه ای وسیع و پیچیده با یکیگر گره خورده است و بقای حیات انسان و آسایش او در گروه مدیریت صحیح این روابط است. حقوق و اخلاق به عنوان نظامهایی هنجاری برای این



مدیریت در نظر گرفته شده آندو شکوفایی هرچه بیشتر انسان در گروه همکاری مشترک آن دو می باشد و نه رقابت آنها باید یکیگرا [۱].

امروزه مکتب اخلاقی حقوق<sup>۱</sup>، به عنوان یکی از مهمترین مکاتب فلسفه اخلاق در اروپا شناخته می شود؛ از دیدگاه این مکتب، عدم انعکاس قواعد اخلاقی در قوانین موضوعه هر کشور، حقوق را به مجموعه ای از بایدها و نبایدهای خشک و بی روح تبدیل خواهد کرد که می تواند در درازمدت موجبات بی اعتمادی افکار عمومی به حقوق را موجب گردد؛ قانونگذار نباید با توجیهات و دلایل حقوقی صرف، نسبت به آن دسته از قواعد اخلاقی که به هر دلیل در مجموعه های قانونی منعکس نشده است بی تفاوت بماند؛ در غیر این صورت اطاعت از قانون فقط با الزامات بیرونی امکان پذیر خواهد شد و این در نهایت به معنای سقوط ارزش های اخلاقی است [۱].

در مقابل می توان به نظریه فلسفی پوزیتیویسم حقوقی اشاره کرد که بر اصرار به تفکیک کامل بین حقوق و اخلاق مشهور است. بر اساس این نظریه هیچ رابطه ضروری بین حقوق و اخلاق وجود ندارد و هر یک از این دو به حوزه خاصی تعلق دارند.

مکتب پوزیتیویسم بین ملاک هنجارهای حقوقی و ملاک هنجارهای اخلاقی قائل به تمایز کامل است و معتقد است که حقیقتی یک سیستم متشکل از هنجارهای شرور می تواند به عنوان یک سیستم حقوقی قابل قبول تلقی گردد و حال آنکه که خانواده «نظریه های فلسفی ضد پوزیتیویسم» از جمله مکتب حقوق طبیعی بر این نکته تأکید دارند که حقوق، ارتباط بینایی با اخلاق دارد و نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت باشد [۲].

چنانکه خواهیم دید، وجود دیدگاه های مختلف و بعض امتضای خصوص تأثیر و تأثیرات متقابل حقوق و اخلاق پیچیدگی های موجود در بحث حاضر را افزایش داده و حصول نتیجه ای غیر قابل انتقاد را با مشکل مواجه می سازد؛ اما با اهمة اینها امروزه در نوشتھای نویسنده کان و حقوق دانان اروپایی عباراتی از قبیل: «MORALITY OF LAW; LEGAL MORALITY; LEGAL ENFORCEMENT OF MORALITY» که همگی در مقام بیان این رابطه و ترمیم هرچه بیشتر آن هستند، بیانگر آن است که اندیشه های حقوقی اخلاق عدار رو به فزونی است [۱].

ریپر، حقوق دان فرانسوی در کتاب «قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی» رابطه حقوق و اخلاق را به صورت زیر به تصویر کشیده است:

«... اخلاق به مامی آموزده باید از حسن نیت طرفداری نمود و با سوء نیت و تقلب و تدبیر و حتی اندیشه تقلب مبارزه کرد. قاعدة اخلاقی وقتی نتواند قالب حقوقی به خود بگیرد، ممکن است در سرحد حقوق به صورت بی رنگ یک الزام طبیعی باقی بماند. در واقع اختلاف حقوق و اخلاق در قلمرو طبیعت و هدف آنها نیست؛ بلکه در عمل آنهاست. اخلاق وقتی دارای ضمانت اجرا شد، جزو قاعدة حقوقی در می آید... تفکیک دقیق حقوق و اخلاق میسر نیست. اخلاق نه تنها در تهیه قاعدة حقوقی مؤثر است، بلکه در اجرا و تفسیر آن نیز نقش دارد؛ اگر قانونگذار چیزی را مسکوت گذاشت و یا به قاعدة اخلاقی تجاوز کرد، قاضی از طریق تفسیر، آن را جبران می کند. بدین ترتیب اخلاق، یکی از عناصر اصلی حقوق است و با تمام کوششها و ادعاهای انسان علیرغم قواعد فُنی حقوق از اخلاق بی نیاز نیست» [۲].

باتوجه به موارد فوق است که امروزه می بینیم برخی از نویسندگان به بحث در این نکته می پردازند که وظیفه حقوق در مقابل اخلاق چیست؟ آیا حقوق باید از اخلاق حمایت کند؟ در صورتی که پاسخ مثبت است، دفاع از کدام یک از احکام اخلاقی را باید به عهده بگیرد؟ آیا در این صورت می توان بین قواعد حقوقی و اخلاقی تفاوتی ماهوی قائل شد؟ [۴] در بند سوم تلاش خواهیم کرد باتوجه به مبانی موجود به این پرسشها پاسخ دهیم.

### ۳- مبانی نظریه «اجرای حقوقی اخلاق»

چنانکه توضیح داده شد، اصطلاح «اجرای حقوقی اخلاق» در اندیشه فلسفه حقوق غرب در صدد است که حتی الامکان احکام اخلاقی مهم را وارد حوزه اجرای حقوق نماید؛ اگرچه در این مسیر با اما و اگرهای فراوان رو بروست و چنانکه خواهیم دید هنوز موفق نشده است [۴].  
بی گمان بسیاری از احکام اخلاقی به لباس قانون درآمده است؛ در این صورت نقض چنین مواردی ضمن این که غیراخلاقی است نقض قانون بوده و با و اکنش مناسب حقوقی مواجه خواهد شد؛ اما بدبیهی است که همه احکام اخلاقی رانی تو ان لباس قانون پوشانید و این احکام همچنان در حوزه قوانین اخلاقی جامعه، ماندگار هستند. با این توضیح، سؤال این است که با وجود و اکنش اخلاق در مقابل مواردی از قبیل:

۱. انجام اعمالی که به دیگران سود می رسانند؛

۲. جلوگیری از اعمالی که سبب غیر مستقیم ورود زیان به دیگران است؛

۳. جلوگیری از اعمالی که به خود شخص زیان می رسانند؛



؛ جلوگیری از اعمالی که دیگران آنها را خلاف اخلاق می‌دانند.

آیا وظیفه حقوق این نیست که در مقام دفاع از ارزش‌های اخلاقی نسبت به موارد نقض آنها از طریق پیش‌بینی‌های قانونی و یا تفسیر قوانین موجود واکنش نشان دهد؟

ذکر این نکته ضروری است که اختلاف عمدۀ در خصوص تکلیف حقوق در قبال آن قسمت از احکام اخلاقی است که مخصوص حمایت از دیگران در مقابل ورود خسارت نیست، اما جامعه آنها را به دلیل غیر اخلاقی بودن سرزنش می‌کند<sup>[۵]</sup>. به تعبیر بهتر، سؤال این است که آیا حقوق مکلف است در مقابل اعمال غیر اخلاقی که مخصوص ورود ضرر به کسی نیستند صرفاً به این عنوان که جامعه آنها را غیر اخلاقی می‌داند و اکنش نشان دهد؟ آیا توجیه محدودیت‌های حقوقی نسبت به اعمال افراد، می‌تواند مبتنی بر غیر اخلاقی بودن اعمال صرفنظر از زیان آور بودن آنها برای خود شخص یا دیگران باشد؟ این سؤال به ویژه در خصوص آن دسته از احکام اخلاقی که ریشه دینی دارد به صورت حادتری نمایان می‌شود؛ اما بالحاظ این امر که تحلیل مبانی اخلاقی الزام حقوق در خصوص سه دستهٔ نخست، می‌تواند در تبیین چگونگی این الزام نسبت به دستهٔ چهارم مؤثر باشد، به ترتیب مذکور در فوق به بحث در این خصوص می‌پردازیم.

### ۱-۳- موضع حقوق در قبال افعالی که به سود دیگران است

سؤال اصلی این قسمت، عبارت است از این که آیا مردم به لحاظ حقوقی -چنانکه به لحاظ اخلاقی - مکلف بر کمک به دیگران در صورت نیاز آنان به یاری هستند یا خیر؟

۱۳۰

در بیشتر ایالات متحده امریکا و در بسیاری از کشورهای دیگر، مردم چنین وظیفه‌ای ندارند؛ به عنوان مثال اگر شخصی در کناریک استخرا کم عمق که کودکی در آن در حال غرق شدن است با اطلاع کامل از اینکه اقدام او به نجات کودک، مخصوص هیچ نوع ضرری برای وی جز خیس شدن در آب نیست، به قدم زدن خویش ادامه دهد، هیچ‌گونه مسئولیت کیفری و یا حقوقی متوجه وی نخواهد شد؛ با این توجیه که حکم به اقدام و نجات کودک از جمله احکام اخلاقی است و حقوق مکلف به اجرای اخلاق نیست. در حالی که به نظر می‌رسد حتی با وجود توجیهات دیگری برای ادعای فوق، این حکم غیرقابل قبول است<sup>[۶]</sup>.

ممکن است گفته شود که عدم اقدام به نجات کودک، ترک فعل است و مردم اغلب بین فعل و ترک فعل تفکیک قائل می‌شوند و مثلاً اگر «الف» دست «ب» را بشکند، به لحاظ اخلاقی رشت تراز

موردی است که «الف» از شکستن دست «ب» توسط «ج» ممانعت نکند؛ از همین روی، حقوق باید به مورد اول پردازد، امامور دوم را وگذارد.<sup>[6]</sup>

لیکن به نظر می‌رسد همگان نسبت به این مسأله هم عقیده‌اند که جلوگیری از ورود زیان‌های احتساب‌پذیر به لحاظ اخلاقی بر اجازه وقوع آنها ترجیح دارد؛ یعنی اخلاق اجازه ورود زیان به دیگران را به گونه‌ای تقبیح می‌کند که لازمه آن تکلیف اخلاقی مردم به ممانعت از ورود زیان به دیگران است.<sup>[7]</sup>

در حوزه حقوق نیز می‌بینیم که مرز دقیق و کاملی بین فعل و ترک فعل ترسیم نشده است و بنابراین همان گونه که مردم مکلف بر مواظیت از دیگران هستند، حق ندارند اجازه دهنند دیگران متهم زیان‌هایی شوند که جلوگیری از وقوع آنها ممکن بوده است.

در مقابل استدلال مذکور، ادعا شده است که تعیین وضعیت ذهنی شخصی که می‌توانسته است اقدام به نجات شخص زیان‌دیده کند، اما امتناع کرده است کاری بس دشوار است؛ زیرا ممکن است شخص مذکور با گمان اینکه دیگران اقدام می‌کنند اقدامی نکرده باشد<sup>[1]</sup>؛ اما در پاسخ می‌توان گفت «تکلیف حقوقی بر جلوگیری از مرگ و یا ورود زیان سنگین به دیگران در جایی که شخص اتفاقاً در موقعیت قرار گرفته است که می‌تواند بدون خطر و یا با هزینه اندک به نجات دیگری اقدام کند، مبتنی بر این توجیه است که در فرض مذکور عدم اقدام (ترک فعل) خود نوعی فعل است؛ زیرا در موقعیت مفروض ما، شرایط ورود زیان به دیگران را تسهیل می‌کند».<sup>[8]</sup>

براین استدلال، ایراد شده است که چگونه می‌توان ترک فعل را از جمله شرایط ورود ضرر تلقی کرد؟ اگر ترک فعل بتواند در شرایطی از این قبیل به عنوان شرط ورود ضرر تلقی گردد، بسیاری از مسئولیت‌های ناخواسته گریبان‌گیر دیگران خواهد شد؛ به عنوان مثال، اگر شخص «الف» خطاب به شخص «ب» اعلام کند که در صورت عدم کمک مالی «ب» به «الف»، وی دست به خودکشی خواهد زد، آیا می‌توان در صورت عدم کمک «ب» و اقدام «الف» به خودکشی، عدم اقدام «ب» را از شرایط مرگ «الف» معرفی کرد؟ قطعاً پاسخ منفی است.<sup>[9]</sup>

این استدلال با همهٔ قوّتی که دارد از این نظر که مسأله مفروض خود را با مورد قبل قیاس کرده است، قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ زیرا ترک فعل در یک موقعیت کاملاً خطر آفرین (سقوط کودک در استخر) را با ترک فعل مفروض در یک موقعیت احتمالی که ضرورتی برای انجام آن حتی اخلاقاً احساس نمی‌شود، مشابه گرفته و هردو قضیه را واحد حکم واحدی دانسته است؛ در حالی که حتمیت خطر در فرض نخست و احتمال آن در فرض دوم از یک طرف و در معرض خطر ناگهانی و



ناخواسته قرار گرفتن کودک در فرض نخست با احتمال اقدام شخص «الف» علیه خود باقصد قبلی

در فرض دوم از طرف دیگر، حتی از دیدگاه اخلاق عمومی قابل قیاس نیستند [۱۰].

عده ای دیگر، معتقدند که اگر تکلیف حقوقی مورد بحث را محدود به کسانی کنیم که خود را در وضعیتی می بینند که دیگران برای کمک در شرایط مساوی با او قرار ندارند؛ از پیچیدگی راجع به تعیین وضعیت ذهنی وی رهاخواهیم شد؛ به عنوان مثال، کسانی که دارای مهارت‌های خاصی هستند (مانند پزشکان) نباید به گمان اقدام دیگران از اقدام لازم خودداری کنند. اگر تعیین وضعیت ذهنی شخصی که از کمک امتناع کرده است، مشکل به نظر می‌رسد، عدم اقدام به کمک نیز می‌تواند خطای کیفری و یا مدنی تلقی گردد [۱۰].

پاسخ اخیر نیز مشکلی را حل نمی‌کند. بدیهی است که اقدام چنین اشخاصی به لحاظ مسؤولیت حرفه‌ای آنان است ولذا عدم اقدام آنها در موارد مذکور، تخلف از تعهد حرفه‌ای است. از این گذشته، سخن مادر باره تمام کسانی است که در وضعیت مفروض قرار گرفته اند و نه تعداد خاصی با حرفه خاص.

واقعیت این است که در خصوص افعالی که شخص از انجام آنها خودداری کرده است در صورتی می‌توان او را مسئول دانست که ثابت شود مکلف به انجام آنها بوده است. حال باید دید آیا در مواردی از این قبیل، می‌توان به وجود چنین تکلیفی حکم کرد یا خیر؟

به نظر می‌رسد اگر معیار مسؤولیت را در چنین مواردی انسان متعارف بگیریم، حکم به مسؤولیت چندان مشکل نباشد؛ زیرا چگونه ممکن است انجام کاری از طرف فرد را در جایی که انسان متعارف به آن اقدام نمی‌کند، تقصیر بدانیم اما ترک فعلی را که انسان متعارف معمولاً انجام می‌دهد، تقصیر ندانیم [۱۱]؟

بنابر این می‌توان گفت ترک فعل در چنین مواردی نه تنها به لحاظ اخلاقی تقصیر است، بلکه به لحاظ حقوقی نیز تقصیر است و بر قاضی است که در صورت عدم پیش‌بینی قانونی، با تحلیل حقوقی به وجود مسؤولیت مدنی حکم دهد. (بدیهی است که در چنین سوردمی مسؤولیت کیفری منوط به این است که در قانون پیش‌بینی شده باشد؛ مانند آنچه که در قانون مجازات خودداری از کمک به مصدومین و رفع مخاطرات جانی، مصوب سال ۵۴ آمده است.

## ۲-۳- موضع حقوق در قبال افعالی که به طور غیر مستقیم به دیگران ضرر می‌رساند

در مباحث مربوط به مسؤولیت مدنی در خصوص مسؤولیت ناشی از افعالی که به طور مستقیم به دیگران ضرر می‌رساند و شرایط این مسؤولیت بحث شده است؛ اما در خصوص افعالی که دیگران را به طور غیرمستقیم، متضرر می‌سازند، نظامهای حقوقی مختلف به نفع مسؤولیت پرداخته‌اند (مگر در موارد خاص و در صورت اطلاق رابطه سببیت و احراز تقصیر سبب). در حالی که به نظر می‌رسد اخلاق در این مورد حکم به مسؤولیت می‌دهد، با این فرض آیا حقوق نباید وارد این قلمرو نیز شده و به تأیید حکم اخلاق بپردازد؟

جان استوارت میل، می‌گوید: «تفهادفی که قدرت برای آن می‌تواند به طور شایسته بر روی اعضای جامعه مدرن، علیرغم اراده آنان اعمال شود، جلوگیری از زیان به دیگران است» [۱۲]. وی، تصدیق می‌کند که «وقتی مردم به خود صدمه می‌رسانند این امر دیگران را به لحاظ نوع دوستی تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما وقتی شخص می‌خواهد به تعهد مشخصی که نسبت به دیگران دارد لطفه بزند، این مورد از دسته موارد «توجه به منافع شخصی» فرامی‌رود؛ برای مثال، هیچ شخصی راضی توان به صرف نوشیدن مشروبات الکلی مجاز نکرد؛ اما باید یک سری باز و یا پلیس را که به هنگام انجام وظیفه، مشروب الکلی مصرف کرده است مجاز ننمود» [۱۲].

پس حقوق می‌تواند برای جلوگیری از ورود ضرر به دیگران به واسطه لازم بپردازد؛ ولی بنا بر قواعد مسؤولیت مدنی شرط این اقدام حقوق، مستقیم بودن ضرر است؛ این در حالی است که اخلاق هر دو نوع ضرر را تقبیح می‌کند [۱۲].

برای این که موضوع روشنتر گردد، بعضی از نویسندهای در این خصوص سه مورد را از هم تفکیک کرده‌اند [۱۳] :

- الف) وقتی که یک فعل قطعاً موجب زیان به دیگران می‌شود؛
- ب) وقتی که ممکن است در آینده زیانی از این فعل ناشی شود؛
- ج) وقتی که احتمال برود که فعل، فردی را سربار جامعه کند.

در خصوص مورد «الف» برای مثال می‌توان به موردی اشاره کرد که والدین به همراه فرزندان کوچک خود و به دلیل ناتوانی از تأمین نیازهای مادی و معنوی زندگی آنها، دست به خودکشی می‌زنند. ممکن است بتوان قائل شد که در این صورت کسی زیان نمی‌بیند؛ اما اگر فقط



والدین اقدام به خودکشی کنند، آیا صدمه به فرزندان کوچک -نتیجه غیر مستقیم اقدام علیه خود- می تواند مبنایی برای بازداشت والدین از اقدام به خودکشی باشد؟<sup>۱۳</sup> به نظر می رسد که پاسخ مثبت است؛ زیرا تفاوت بین مفاهیم مستقیم و غیر مستقیم را به هر معنا که بگیریم، نتیجه ای که به طور قطعی از فعل ناشی می شود به ضرر فرزندان آنها است؛ بنابراین حتی در فرضی که اقدام به خودکشی فی نفسه جرم نباشد، باید به لحاظ اضرار ب غیر جرم تلقی گردد ولذا وظیفه حقوق است که با و اکنشهای مناسب از چنین اقداماتی جلوگیری کند.

در مورد فرض مورد «ب» که ورود زیان احتمالی است، مشکل تا اندازه ای پیچیده تراست. فرض کنید قراین قوی نشانگر آن است که اگر استفاده از داروهای توهّم‌زای خاصی مشروع اعلام شود، سیاری از مردمی که شروع به استفاده از آن کرده‌اند عاقبت معتاد شده و در اثر آن به علت بالا بودن هزینه استفاده و اثرات فیزیکی دارو قادر به ایفای تعهدات خانوادگی خود نشوند. در این صورت آیا زیانهای احتمالی مذکور، می تواند مبنای مناسبی برای ممنوعیت استفاده از دارو برای همگان و یا والدینی که دارای فرزندان کوچک هستند، باشد؟<sup>۱۴</sup>

به نظر می رسد پاسخ به این سؤال مثبت باشد؛ زیرا در چنین مواردی، اخلاق جمعی، خطر را جدی و مهم می داند. نباید پنداشت که در این صورت قواعد مربوط به مسؤولیت مدنی در خصوص لزوم مسلم بودن ضرر، جایگاه خود را از دست خواهد داد؛ چون منظور این نیست که می توان در فرض مورد بحث، استعمال کنندگان را مسؤول زیانهایی قرار داد که احتمالاً در آینده به وجود می آید؛ زیرا چنین امری برخلاف قواعد مسلم حقوقی است؛ بلکه منظور این است که حکم اخلاق عمومی برای قانونگذاران باید مبنای ممنوعیت استعمال داروی مفروض قرار گیرد و قانونگذار نمی تواند به بهانه این که استعمال کنندگان فقط بر ضرر خود اقدام می کنند و زیان مسلم و قطعی، دیگران را تهدید نمی کند از منع آن خودداری کند.

در مورد فرض سوم نیز باید دید کدام یک از افعال متضمن این خطر غیر قابل قبول است که فرد سربار جامعه گردد؟

در این مورد می توان به لزوم استفاده رانندگان اتومبیل و موتور سیکلت و دوچرخه از کمربند اینمی اشاره داشت. آیا حقوق می تواند اشخاص را با این توجیه که اخلاق توجه ضرر به دیگران را ممنوع می داند، ملزم به استفاده از کمربند اینمی نماید؟

به نظر می رسد در این مورد نیز حقوق باید به کمک اخلاق بشتاید؛ زیرا با توجه به افزایش استفاده از وسائل مذکور احتمال ایراد زیان نیز بالا می رود و جامعه در مقابل این خطر قریب

الوقوع قرار می‌گیرد و بدینه است قریب الوقوع بودن خطر با احتمال صرف، تفاوت دارد و بنابراین حقوق نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت بماند[۱۴].

### ۳-۳- موضع حقوق در قبال افعالی که به دلیل زیان به خود فاعل، غیراخلاقی است

مورد سوم از مواردی که اخلاق آنها بر نمی‌تابد اقدام به ضرر خود است. آیا زیان فاعل به خویشتن می‌تواند دلیل مناسبی برای محدود ساختن اعمال افراد گردد یا خیر؟

«میل، معتقد بود مصلحت یک شخص [اعم از مصلحت] اخلاقی یا مادی، نمی‌تواند تصمیم کافی برای اعمال قدرت جامعه بر او باشد... در ارتباط با آن قسمت از کارها که فقط متوجه خود شخص می‌باشد، وی از استقلال مطلق برخوردار است»[۱۵].

در واقع اگر از نگاه «میل» در مقام پاسخ به سؤالات پیش برآیم، باید معتقد باشیم که جلوگیری از استعمال سیگار، محدود ساختن روابط آزاد جنسی افراد بالغ، استفاده از داروهای اعتیاد آور، جلوگیری از خودکشی و مواردی از این قبیل نمی‌تواند وارد حوزه حقوق شود؛ زیرا در این موارد جامعه و سایر افراد متحمل ضرر نمی‌شوند.

بنابر نظر میل بین افراد انسان تفاوت های بسیاری وجود دارد و به همین دلیل آنچه که برای اکثر مردم مصلحت است؛ در غالب موارد برای همه کس مصلحت به حساب نمی‌آید و به لحاظ منطقی مصلحت اکثربت نمی‌تواند مبنایی برای محدود ساختن همگان قرار گیرد. افراد جامعه در خصوص این که چگونه زندگی کنند، تا آنجاکه به دیگران زیان نرسانند، استقلال کامل دارند[۱۶].  
بنابر نظر مذکور، به نظر می‌رسد استقلال افراد مستقیماً در تعارض با محدودیتی است که برای حمایت از خود آنان مطرح می‌شود. به تعبیر دیگر محدود ساختن آن دسته از فعالیتهای افواه که به زیان خود آنهاست در تعارض با اصل استقلال آنها بوده و بنابراین صحیح نیست. با این فرض منوعیت شناور جاهایی که نجات غریق وجود ندارد، خودکشی، عدم استفاده از کربنده اینکه هنگام رانندگی استعمال سیگار و موارد مشابه دیگر نمی‌تواند شامل مقررات حقوقی واقع گردد[۱۷].

واقعیت این است که در حال حاضر حقوق خود را ملزم به دخالت در چنین مواردی نمی‌بیند و نظر «میل» توسط سیستم های حقوقی لا یک پذیرفته شده است. اما اگر بخواهیم از دیدگاه حقوق دینی نمونه های مذکور و موارد مشابه را تحلیل کنیم، خواهیم دید که بر اساس مبانی حقوق دینی



هرگونه فعلی که نتیجه آن ایراد ضرربه خویشتن یا دیگران گردد مسؤولیت حقوقی ویژه‌خود را در پی خواهد داشت (توجه به تقسیم بندی حق الله و حق النّاس در این نظام حقوقی تصویر دقیقی از این موضوع را نشان می‌دهد)؛ چراکه در جوامع دینی، حقوق و اخلاق کاملاً یکدیگر را پوشش می‌دهند، در حالی که در جوامع غیر دینی این پوشش در همه موارد مشاهده نمی‌شود [۱۵].

### ۴-۳- موضع حقوق در قبال افعالی که ماهیتاً غیر اخلاقی است

آخرین سؤالی که لازم است به آن پاسخ داده شود در واقع مهمترین مسأله این بخش را تشکیل می‌دهد این است که آیا حقوق می‌تواند فعالیتهای اشخاص را فقط با این توجیه که «جامعه انها را غیر اخلاقی می‌داند، منوع و یا محدود کند؟

کفته شده است که امور غیر اخلاقی در تحلیل نهایی به دلیل تعرض به سلامت روانی اشخاص و جامعه غیر اخلاقی شناخته شده اند و بنابراین چون سلامت جامعه را در معرض خطر قرار می‌دهند حقوق می‌توانند در مقابل آنها واکنش نشان دهد [۱۶].

در نظریه مذکور مبنای محدودیت چنین اعمالی «صرف غیر اخلاقی بودن» آنها به دلیل تحریب مبانی ارزشی جامعه و درنهایت سلامت روانی جامعه به عنوان یک‌کل است [۱۶].

سؤالی که در اینجا باید به آن پاسخ داد این است که آیا همه افعال غیر اخلاقی از جهت تعرض به سلامت روانی جامعه را اثراً واحد و یکسانی هستند یا این که می‌توان آنها را از حیث شدت و ضعف به ا نوع مختلف درجه بندی کرد؟ در این صورت ملاک چنین درجه بندی چیست و چگونه می‌توان به آن دست یافت؟

۱۳۶

به نظر می‌رسد در این خصوص، ملاک‌کلی و غیرقابل مناقشه‌ای نمی‌توان ارائه داد؛ زیرا تنوع افعال و ساختارهای اخلاقی-اجتماعی متفاوت جوامع گوناگون، مانع از ارائه یک ملاک قطعی برای ارزیابی میزان تأثیر هر یک از افعال غیر اخلاقی بر سلامت روانی جامعه می‌باشد [۱۷]؛ بنابراین در هر مورد باید بارگایت جمیع جوانب هر قضیه نسبت به واکنش مناسب در مقابل آن تصمیم لازم گرفته شود. ضمن این که لزوم توجه به موازین اخلاقی دینی در این خصوص غیر قابل انکار است.

در مقابل نظریه مذکور، عده‌ای دیگر معتقدند که «اعمال غیر اخلاقی از آن جهت که غیر اخلاقی هستند، ایجاد مسؤولیت نمی‌کنند؛ دخالت حقوق مبنی بر وجود مسؤولیت مدنی و یا کیفری است و این عهمت‌زین تفاوت احکام اخلاقی با احکام حقوقی است... دخالت حقوق در تمامی قلمروهای

اخلاقی نه ممکن است و نه مبتنی بر توجیه منطقی است؛ زیرا «چگونه می‌توان به عنوان مثال، استثناء را که فاقد کمترین زیان است صرفاً به جهت غیر اخلاقی بودن ممنوع نمود و در صورت ممنوعیت چگونه می‌توان با آن برخورد کرد» [۱۸].

پاسخ به این پرسش بر اساس مبانی حقوق دینی نه تنها مشکل نیست، بلکه نتیجه مبانی و موازین پذیرفته شده آن نیز هست. در حقوق دینی امور اخلاقی و حقوقی چنان در هم آمیخته شده است که تکیک آن دو نامعکن به نظر می‌رسد؛ اما بر اساس مبانی حقوق لائیک، مسلمًا توجیه دخالت حقوق در امور اخلاقی همانند مثال مذکور ساده به نظر نمی‌رسد [۱۹].

بنابر نظر دیگری باید بین احکام اخلاقی دینی و احکام اخلاقی غیر دینی قائل به تفکیک بود. در احکام دسته اول، جامعه در مقابل نقض این احکام واکنش سریع نشان می‌دهد و در این صورت حقوق نمی‌تواند بی تقواوت نظاره گراین وضع باقی بماند؛ زیرا آسیبهای اجتماعی بی‌شماری را به همراه خواهد داشت. برای نمونه، در جوامع دینداری که عموم مردم با اعتقاد به وحی الهی براین باورند که خداوند شهرهای را که ساکنان آنها مرتكب همجنس‌بازی شده‌اند نابود کرده است، حقوق حاکم بر آن حوزه نمی‌تواند همچون حقوق حوزه‌هایی عمل کند که مردم چنین اعتقادی ندارند؛ اما در جوامعی که احکام اخلاقی رنگ دینی ندارد می‌توان قائل شد که نقض چنین احکامی فقط با واکنش جامعه رو بروست و چون ریشه در اعتقادات مردم ندارد وارد حوزه اجرایی حقوق نمی‌شود، مگر به لحاظ ورود زیان به دیگران که ظاهرآ در چنین مواردی متفقی است [۲۰].

به نظر می‌رسد که نظر فوق الذکر نیز از جهاتی قابل تأمل به نظر می‌رسد؛ زیرا:

اولاً، در جوامع دینی نیز همه احکام اخلاقی از اهمیت و درجه مساوی برخورار نیستند ولذا حکم کلی دادن خلاف است؛ به عنوان مثال، دروغ گفتن در چنین جوامعی اگرچه غیر اخلاقی است، اما فاقد ضمانت اجرای حقوقی است مگر در مواردی که موجب ورود زیان به دیگران شود؛ از قبیل شهادت دروغ. در این صورت تقاضی از این لحاظ بین جوامع دینی و غیر دینی نیست.

ثانیاً، در جوامع دینی بسیاری از احکام اخلاقی قالب حقوقی گرفته و برای مردم قانون شده است و بدینی است که در چنین مواردی ما با قانون مواجه هستیم و نه با اخلاق. اگرچه ریشه و روح آنها اخلاقی است.

ثالثاً، در بعضی از جوامع دینی با اینکه بعضی از اعمال غیر اخلاقی، ممنوع انگاشته شده است، حقوق آن کشورها اعمال مذبور را به رسمیت شناخته و یا حداقل از آنها جلوگیری نکرده است؛ به عنوان مثال در حقوق امریکا با این که انجیل همجنس‌بازی را ممنوع می‌داند و حتی اعلام کرده



است که بعضی از شهرهای اخداوند به همین علت نابود کرده است، در عین حال از طرف قانون ممنوع و یا محدود نشده است.

شاید بتوان در پایان با نظر به نظامهای حقوقی مختلف به این نتیجه رسید که ادعای اینکه «حقوق بابد کارهای نوع‌اعیر اخلاقی را از آن جهت که نوع‌اعیر اخلاقی است، مفتوح الإجراء کند» مدلل است به مواردی که عبارتند از:

۱. اموری که نوعاً غیر اخلاقی است از دیدگاه جامعه قابل مجازات است.
  ۲. جامعه به طور شایسته هر آنچه را غیر اخلاقی تلقی کند، مجازات خواهد کرد.
  ۳. جامعه نوعاً از ساختارهای اخلاقی خود حمایت می‌کند.
  ۴. مردم در حفظ ساختارهای زندگی که با آنها مأنسوس اند منافع مشروع دارند.
  ۵. آزادی مطلق در «خود نگری»<sup>۱</sup> ممکن است جامعه را تضعیف کرده و بیوئیت‌های اخلاقی راجع به «دیگر نگری»<sup>۲</sup> را از بین بردو و به عموم مردم زیان برساند [۱۲].

پاتوچه به مطالب گذشته، می‌توان گفت که تفکیک بین اخلاق دینی و حقوق دینی در جوامع مذهبی کاملاً میسر نیست؛ به طوری که حقوق دینی، بسیاری از امور کاملاً خصوصی را نیز تحت نظارت خود قرار می‌دهد. توجیه مداخله حقوق و تعیین مجازات برای افعالی که نوعاً غیر اخلاقی تلقی می‌شود، چنان مشکل نیست و حتی می‌توان گفت کاملاً شایسته به نظر مردم رسید؛ اما ظاهراً در جوامع مبتنی بر دموکراسی لیبرال، صرف غیر اخلاقی نوعی بودن امری، توجیه مناسب و کافی برای مداخله حقوق و اعمال مجازات نیست؛ زیرا بنابر نظریه لیبرالیستی که به موجب آن حکومت باید نسبت به مفاهیم زندگی خوب، بی طرفی خود را کاملاً حفظ کند، مجازات غیر اخلاقیهای نوعی، جزو کارهای حکومت نیست و حتی اگر کسی معتقد باشد که حکومت نباید بی طرف باشد، اعمال قدرت و فشار بر اشخاص بالغ در خصوص رفتار آنان صرفنظر از نتایج زیان آور آنها شایسته نخواهد بود.<sup>[۱۹]</sup>

٤- نتیجه گیری

اخلاق و حقوق هر دو به زندگی اجتماعی انسان توجه دارند. هر دو واحد احکام ايجابي و سلبی مشترک بسیاري هستند و شایر این هر دو باید تاحد امکان يكديگر را يوشش دهند؛ به طوری که

قواعد حقوقی فاقد روح احکام اخلاقی و یا مخالف قواعد اخلاقی و یا قواعد اخلاقی مهم اما فاقد ضمانت اجرای حقوقی به حداقل بررسد؛ این امر باعث می‌شود که از طرفی قواعد حقوقی نیز در اثر گذشت زمان رنگ اخلاقی گرفته و احساسهای انسانی را نیز در کنار ضمانت اجرای خارجی با خود همراه سازد و از طرف دیگر قواعد اخلاقی (در موارد ضروری) در سایه حمایت‌های حقوقی قرار گرفته و ضریب اطمینان اجرای آنها بالا رود. با توجه به این مهم، مقاله حاضر بر آن است که: اولاً، حقوق اصولاً نباید نسبت به آن دسته از افعالی که متضمن ورود زیان (مستقیم یا غیر مستقیم) په دیگران است بی تفاوت بماند. در این راستا باید نسبت به مفاهیم ایراد زیان، مستقیم بودن ضرر، اثر ترک فعل در ایجاد مسؤولیت و در مجموع مبانی موجود مسؤولیت مدنی، تأمل جدی در قوانین مربوط به عمل آورده [۲۰].

ثانیاً، نسبت به آن دسته از افعال که متضمن ورود زیان به دیگران نیست، اما ماهیت غیر اخلاقی آنها از نظر جامعه مخلّ سلامت روانی جامعه است و اکنون شدید نشان دهد و از تجویز آنها خودداری کند.

ثالثاً، دادرس در صورت مواجهه با مواردی که قانون نسبت به احکام اخلاقی بی اعتنامافده است نسبت به تفسیر اخلاقی مواد قانونی موجود اقدام نماید؛ این امر به ویژه در مسؤولیت مدنی با هیچ ایراد حقوقی مواجه نیست؛ زیرا در مسؤولیت مدنی برخلاف مسؤولیت کیفری که با اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها روبرو می‌شویم، اصل قانونی بودن مسؤولیت وجود ندارد [۱۱].

رابعاً، در نظامهای حقوقی دینی، قرابت بین حقوق و اخلاق به مراتب بیشتر از نظامهای حقوقی لیبرال است و بنابراین بسیاری از احکامی که در نظامهای نوع اول به لحاظ اخلاقی بودن مورد لحاظ قانونگذار قرار گرفته است در نظامهای نوع دوم فاقد این خصیصه به نظر می‌رسد [۲۱].

## ۵- منابع

- [1] Piterson, Paul, "Law and Morality", London, Butterworth, 1997, pp.72, 85, 85, 91.
- [2] Colman, Jules L., and Leiter, Brian, "Legal Positivism", A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory, ed. by Dennis Patterson, Black Well Publication, 1996, p.242.
- [3] Ripert, George, "La Règle Morale dans Les Obligations Civiles", 4<sup>th</sup> ed., Paris, 1949, pp.14, 15.



- [4] Green Walt, Kent, "Legal Enforcement of Morality", *A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory*, Black well Publication, 1996, pp. 477, 478, 480.
- [5] Fuller, Lon L., "The Morality of Law", Yale University, 1993, p.189.
- [6] Reberson, Daivid L., "The Role of Morality in Legal Systemes", Sherin Publication", 4<sub>th</sub> ed.,1997, pp.57:58.
- [7] Hyland, Peter, "Law and Morality", *New England International and Comparative Studies*, Vol. 17, 1998, pp. 17: 25.
- [8] Alexander, John, "Critical Opinions on Law and Morality", *Legal Comparative Studies*, Colombia University, Vol. 15, 1999, pp. 61, 66.
- [9] Shiner, Roger, "Law and Morality", London, Black Publication, 1996, p.71.
- [10] Hardinches, J., "Moral Rules in Islamic Law", *California Law Rev.*, 1985, pp. 79, 83, 85, 88.
- [۱۱] کاتوزیان، ناصر، *ضمانت قهری مسویه‌یت مدنی*، ج دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹  
صص. ۱۹۶، ۱۷۱.
- [۱۲] استوارت میل، جان، درباره آزاری، ترجمه دکتر محمود صناعی، تهران، انتشارات امیر کبیر،  
۸۵، ۸۴، ۸۱، ۷۵، ۱۲۴، صص.
- [13] Conrad, Jonson, "Philosophy of Law", New York, Sweet and Maxwell, 1997, pp. 43, 49.
- [14] Coben, Jeffery, "Critical Philosophy of Law and Morality", 4<sub>th</sub> ed., Polity Press, 1995, p.18.
- [15] Westberg, M., "Studies on Law and Morality", 6<sub>th</sub> ed., London, Butter worth, 1988, pp. 21, 31.
- [16] Hartely, T.H., "Conflict of Law and Morality", Oxford, 1994, pp. 53, 64.
- [17] Patterson, Dennis, "Philosophy Fondations of Tort", *A Companion to Philosophy of Law and Legal Theory*, Black Well Publication, 1996, p. 69.
- [18] Walker, Daivid, "The Principles of Law", New York, Clarendon Press, 1997, p. 28.
- [19] Marsh and Soulsby, "Morality in Common Law", London, Sweet and Maxwell, 1989, p.78.
- [۲۰] کاتوزیان، ناصر، *فلسفه حقوق*، ج اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، ص. ۶۰۰.
- [۲۱] کوویلیه، ارمان، *جامعه شناسی قضایی، حقوق و جامعه شناسی*، ترجمه مصطفی رحیمی،  
انتشارات سروش، ۱۳۷۱، ص. ۶۲.